اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بحثی که بود درباره انقلاب نسبت بود و عرض کردیم که در کلمات این اصحاب متاخرین ما مثال معروفی که در این جهت زده شده همین مسئله عاریه و کیفیت جمع بین روایاتی که در باب عاریه در باب ضمان عاریه یا عدم ضمان آمده و توضیحاتش داده شد، به نظر ما که احتیاج به انقلاب نسبت در آنجاها نبود و آن روایاتی که دنانیر تنها یا دراهم تنها داشت مشکل داشتند و دو تا روایت تصریح دارد که إلا الذهب و الفضة و باز در روایت دارد که در عاریه ضمان نیست إلا أن یشترط، اگر باشند، اینها را عرض کردیم در متعارفِ در حوزه ها ما از باب تخصیص می دانند یعنی آن اطلاقاتی که داریم که لیس علی مستعیر عاریة ضمانٌ آن تقیید خورده به جای این که شرط باشد به این روایت تقیید زدند. ما عرض کردیم آن روایتی که لیس علی مستعیر عاریة ضمانٌ اصلا اطلاق ندارد، در مقام اصل مطلب است، این در مقابل این تصور که اگر کسی چیزی را گرفت ضامن است همان روایت علی الید، این جا می خواهند بفرمایند که نه ید امانی منشا ضمان نمی شود، روایت اطلاقی ندارد که حالا بخواهیم بگوییم تقیید خورده یا تخصیص خورده و اما این روایتی که می گوید إلا أن یشترط، این اشاره به حدیث االمومنون عند شروطهم، عرض کردیم حدیث المومنون عند شروطهم پیش اصحاب ما در روایات ما هم به سند صحیح آمده و هم مورد قبول است و توضیحاتش را سابقا عرض کردیم روایت مشهور بوده در قرن فقها به اصطلاح بنده اما بعدها که بحث سند و صدور و حکایت و روایت و این مسائل نقلی و قواعد تحدیث مطرح شد در حدیث مناقشه کردند که سندش روشن نیست لذا بخاری، مسلم و حتی مثل ابن حزم، حالا چون ابن حزم بعضی از احادیث را قبول می کند، باز هم این المومنون عند شروطهم را قبول نکرد، به نظرم یک جا می گوید الحدیث المکذوب، تعبیر مکذوب می کند.**

**علی ای حال این به خاطر روایت المومنون عند شروطهم است و عرض کردیم جمع بین دو روایت و دو حکم گاهی اوقات یک محدودیتی یا تضییق دائره یکی از این دو حکم را ایجاد می کند و این را ما اصطلاحا، حالا نمی دانم آقایان اسمش را تخصیص گذاشتند، این تخصیص نیست ولو اداتش ادات تخصیص است، لیس علی العاریة ضمان إلا أن یشترط لکن در حقیقت مفاد واقعیش این نیست، مفاد واقعی این عبارات این است که ما قاعده المومنون عند شروطهم را قبول داریم و لذا اگر شرط ضمان کرد نافذ است کما این که در ذهب و فضه اصولا ضمان هست، بله نسبت به ذهب و فضه این را هم باید یک تحقیق تاریخی بکنم، نشد که نگاه بکنم چرا ذهب و فضه خارج شده، راجع به ذهب و فضه ما باشیم و ظاهر تخصیص است که امام تخصیص می زنند که در خصوص ذهب و فضه مطلقا ضمان هست، شرط بشود یا نشود، در روایت زراره بود إلا أن یشترط عدم الضمان، باز هم اینجا رجوع به قاعده المومنون عند شروطهم است، عرض کردیم در این روایت سه صورت ذکر شده، مطلق ذهب و فضه، شرط ضمان، شرط عدم ضمان اما در آن روایت دراهم و دنانیر مطلق آمده، شرط عدم ضمان ذکر نشده.**

**علی ای حال کیف ما کان این راجع به آن مثال بود و مناقشاتی که در مثالش بود، به نظر ما یکی دیگر از مثالها که شاید به یک لحاظی به نظر ما از آن مثال قوی­تر و دقیق تر باشد بحث التفات در حال نماز است، روایاتی که در باب التفات در حال نماز آمده و در کتاب وسائل در ابواب قواطع نماز باب سومش است یا باب 32 به نظرم، ابواب قواطع است ما امروز خیال می کردیم که از وسائل می خوانیم خودمان را آماده کردیم برای خواندن از وسائل.**

**و در کتاب جامع الاحادیث هم مفصل، باب های 20 است یا 25 است، سه نیست، اوائل ابواب نیست، شماره اش را درست نمی دانیم، مفصل آورده و چون در وسائل مثل همیشه گفته تقدم ما یدلّ علی ذلک و یأتی ما یدلّ علی ذلک اما در جامع الاحادیث اینها را آورده، مجموعا به نظرم 46 یا 48 تا حدیث است در باب التفات، این که در این کتابهای فقهی ما آمده خیلی کم است، آن جا ایشان خیلی جمع و جور کرده و یا 46 یا 48 تا حدیث در باب التفات. البته التفات در نماز هم در وسائل و هم در جامع الاحادیث بعضی هایش مراد از آن التفات یعنی در حال نماز متوجه خدا نباشد، التفات عن الله، مراد این است، این این جا مراد ما نیست، آن مال حضور قلب در نماز و توجهش و توجه الی الله داشته باشد، غیر خدا در نظرش نیاید و یک معنای التفات این است که سرش را برگرداند یا بدنش را برگرداند، این هم در تعابیر گاهی اگر بدن برگردد انحراف می گویند و لذا قد یقال که التفات خصوص برگرداندن سر است، آدم سرش را از قبله برگرداند، حالا مقدار برگرداندن سر چه مقدار باشد و چه حدی باشد که صدق استقبال هم بکند چون استقبال که جزء فرائض نماز است، جز سنن هم نیست و چجور التفات با سر یا التفات با بدن، التفات با بدن اگر زیاد شد چون مقادیم بدن رو به قبله بر می گرداند آن جا مسئله اخلال به قبله و اینها مطرح است اما در سر نه چون مقادیم بدن رو به قبله است و سرش را فقط بر می گرداند، آن وقت هم این سر برگرداندن یا حاجتی که هست انواع و اقسام که دارد که ما حالا وارد اقسامش بشویم طول می کشد، آنچه که ما الان در روایات داریم طوائف مختلف روایات است، حالا من خوب شد بحث کتاب مستمک را آوردم من اقسامش را از مستمسک مرحوم آقای حکیم متعرض بشویم و بعد واردِ حالا دیگه روایاتش را بخواهیم بخوانیم خیلی طول می کشد، دیگه روایات را متعرض نمی شویم، ایشان چون روایات را دارد یعنی تعرض به روایات به عنوان مستقلا از کتاب وسائل.**

**عرض کنم که در کتاب عروه فصلٌ فی مبطلات الصلوة، به عنوان مبطلات آورده، سابقا عرض کردیم گاهی می گویند موانع، گاهی می گویند قواطع، گاهی مبطلات می گویند که اینها نکاتی دارند که اگر وارد آن بحث بشویم خارج می شویم، در مبطلات نماز که ایشان نقل فرمودند و آوردند مبطل چهارم الالتفات، آنی که در ترتیب ایشان هست.**

**و اصطلاح مبطل در این جا به اصطلاح ایشان آن چیزی است که نماز را از بین ببرد، بله نوشتند الرابع تعمد الالتفات بتمام البدن إلی الخلف، گفته شده این التفات نیست، این انحراف است، این نکته ای است که ایشان نوشته، أو إلی الیمین أو الیسار بل و إلی مابینهما علی وجهٍ یخرج عن الاستقبال، این به بدن و إن لم یصل إلی احدهما یعنی به راست و چپ این قدر نشود که به راست برسد و یا چپ**

**و إن لم یکن الالتفات حال القرائة أو الذکر، این یک اصطلاحی است چون در نماز و خصوص نماز غیر از مسئله مانع، مانع آنی است که یلزم من وجوده عدم آن، این را اصطلاحا مانع می گویند، قاطع آنی است که هیئت اتصالی را بر می دارد و لذا صدق قواطع در جایی باید باشد که برای آن عمل هیئت اتصالی در نظر گرفتند، ایشان می خواهند بگویند التفات از قبیل قاطع نیست، حالا فکر می کنم در وسائل حالا اگر حواسم پرت نباشد چون امروز سریع نگاه می کردم روایاتش را در وسائل و جامع الاحادیث، به نظرم در وسائل عنوان ابواب قواطع الصلوة اما مراد از قواطع در این جا این قاطع اصطلاحی نیست، قاطع اصطلاحی در جایی گفته می شود که برای آن عمل هیئت اتصالی فرض بشود، برای عمل فرض کنند که دارای هیئت اتصالی است و آن هیئت اتصالی به اصطلاح از بین برود، این را اصطلاحا قاطع می گویند، آن وقت چون قاطع اگر در اثنای ذکر نباشد می گویند اشکال ندارد چون هیئت است یعنی به اصطلاح مانعی نیست اما ایشان می خواهد بگوید التفات قاطع نیست، التفات اصلا مانع است یعنی مبطل است، یعنی اصلا یک معنای عام، اعم از مانع و قاطع و مبطل و رادع و اینها، مبطل نماز است، لذا فرمود و إن لم یکن حال بل الاقولی ذلک در التفات بالوجه، اگر سرش را برگرداند إلی الخلف، البته این التفات إلی الخلف را گفتند مع الامکان، فرض کنید بشود، عادت کرده که می تواند سرش را کامل به عقب برگرداند.**

**و لو بمیل البدن علی وجهٍ لا یخرج عن الاستقبال، مراد از استقبال در این جا مقادیم بدن است، مقادیم بدن هنوز از حد قبله خارج نشده لکن سرش تماما عکس است یعنی 180 درجه برگشته.**

**و اما الالتفات بالوجه یمینا و یسارا مع بقاء البدن مستقبلا فالاقوی کراهته، باز هم مع عدم کونه فاحشا و إن کان الاحوط اجتنابه ایضا خصوصا إذا کان طویلا و سیما إذا کان مقارنا لبعض افعال الصلوة که احتمالا قاطعیت باشد خصوصا الارکان، سیما تکبیرة الاحرام و اما إذا کان فاحشا ففیه اشکال، دقت بکنید چقدر قید خورد. این سرّش چه بود؟ چون روایت این طوری است، ایشان آمد جمع بین روایات را به این ترتیب کرد، یک دفعه التفات إلی الخلف به بدن است، یمین و یسار به بدن است، یک دفعه به وجه است، یکدفعه فاحش است و هلم جرا، این به خاطر کیفیت جمع بین روایات و فیه اشکالٌ احتیاط وجوبی کرده است فلا یترک الاحتیاط حینئذ و کذا تبطل مع الالتفات سهوا فیما إذا کان عمده مبطلا، چون اگر عمدش مبطل بود بیشترش به خاطر استقبال بود و قبله جزء آن پنج تاست، لا تعاد الصلوة إلا من خمس، إلا إذا لم یصل إلی حد الیمین و الیسار بل کان فیما بینهما فإنه غیر مبطلٌ إذا کان سهوا و إن کان بکل البدن، این به خاطر یک روایتی که دارد که ما بین المشرق و المغرب قبلةٌ، یعنی در واقع از قبله برنگشته است.**

**عرض کنم که مرحوم آقای حکیم، حالا من تصادفا فکر می کردم مرحوم آقای خوئی این مسئله را که متعرضش شدند، در این شرح تقریرات ایشان چاپ شده آنی که مربوط به مستند است شماره چهار دارد، نمی دانم در این سلسله آثار که همه را آوردند شماره­اش چند است، به هر حال این در بحث مبطلات صلوة است، بعد از تسلیم و تشهد و تعقیب متعرض این بحث شدند.**

**مرحوم آقای خوئی را ما خیال می کردیم که آقای خوئی را بخوانیم، دیدیم که ایشان متاسفانه متعرض مسئله انقلاب نسبت نشدند، خیال می کردیم ایشان به این مناسبت متعرض انقلاب نسبت و بحث اصولی را پیش کشیده باشند لکن دیدم آقای حکیم تقریبا بیشتر، ایشان هم تعبیر به انقلاب نسبت نکرده، نه این که آقای حکیم تعبیر به انقلاب نسبت فرمودند، باز یک مقداری بهتر شده.**

**حالا بعد آقای حکیم بعد از این که إنما الخلاف فلان، بعد ایشان می گوید و النصوص فیه مختلفة، فمنها ما دلّ علی قدحه مطلقا، این همین نسبتهایی که عرض کردم، کصحیح عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام سألت عن الجعفر یلتفت فی صلوته قال لا و لا ینقض و موثق ابی بصیر عن ابی عبدالله إن تکلمت أو صرفت وجهک عن القبلة فاعد الصلوة، این مطلقات این طرفی است، حتی دارد مسئله صرفتَ وجهک عن القبلة یعنی چپ، راست، مشرق و مغرب.**

**فمنها ما دلّ علی عدم قدحه مطلقا، این طرف مطلق است، آن طرف هم مطلق کخبر عبدالملک سألت اباعبدالله عن الالتفات فی الصلوة أیقطع الصلوة؟ قال لا و ما احب أن یفعل، لکن انجام ندهد، لکن قاطع نماز نیست.**

**این کلمه أیقطع الصلوة در این جا قاطع اصطلاحی نیست، این یقطع مثل کلام صاحب وسائل به معنی مبطل نه این که قاطع در مقابل مانع که عرض کردیم. أیقطع الصلوة فقال لا و ما احب أن یفعل.**

**خب این دو طائفه شد و منها ما یدلّ علی قدحه إذا کان فاحشا، تقید به خیلی زیاد باشد، کصحیح الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال إذا التفتتِ فی صلوة مکتوبة، البته اینجا صلوة مکتوبه هم دارد، قید دارد، من غیر فراغ فاعد الصلوة إذا کان الالتفات فاحشا و فی حدیث الاربع مائة عن علیٍ علیه السلام الالتفات الفاحش یقطع الصلوة، لکن این حدیث اربعمائة یک تتمه ای هم دارد که احتمال می دهم آن شاید مدرَج باشد، و ینبغی لمن کذا، حالا ما می خواستیم بگوییم ایشان روایت را از کتاب بخوانند ولی متاسفانه ایشان امروز تشریف نیاوردند، دیگه حالا یا بعد باید بخوانیم یا آقایان مراجعه کنند چون ما این را امروز بیشتر به جنبه مثالی آوردیم، این طائفه سوم إذا کان فاحشا.**

**طائفه چهارم منها ما یدلّ علی قدحه، قدح الالتفات إذا کان بکله، حالا ایشان بکله یعنی بکل مصلّی، ظاهرش ضمیر مصلّی به خود آقا برگردد کصحیح الزرارة أنه سمع اباجعفر یقول الالتفات یقطع الصلوة إذا کان بکله، آقای خوئی هم بحث کردند که این ضمیر کله به مصلی بر می گردد، ایشان فرمودند ضمیر ظاهرا چون اسم مصلی برده نشده، باید به التفات، به کل التفات، مرادش یعنی به اصطلاح همانی که ما امروز می گوییم 180 درجه، اگر 180 درجه التفات پیدا کرد برگشت این به اصطلاح باطل است.**

**علی ای حال من عرض کردم انصاف قصه این روایات همین روایت حلبی تقطیع شده، حالا چون نمی خواهیم وارد بحث روایی بشویم، تصادفا این روایت حلبی هم در کتاب جامع الاحادیث در دو باب آورده، یکی در همین باب قواطع و مبطلات نماز یکی در باب التفات، یکی در باب لا یقطع الصلوة مرور شیء بین یدی المصلّی، در آن باب مرور و عدم بطلان صلوة، مرور شیء لا یقطع صلوة المصلی آنجا یک متنی را تهذیب نقل می کند از همین سند و با همین سند از کتاب حلبی، حالا نمی دانیم کتاب حلبی است یا کتاب ابن ابی عمیر اما آن خیلی نافع است، یعنی سه تا سوال را آورده، این سوال اخیر جداش کردند، تقطیعش کردند، خیلی نافع است، اگر کسی بخواهد مصادر اولیه را بازسازی بکند این برای بازسازی مصادر اولیه از این جهت فوق العاده است.**

**و منها ما یدل علی قدحه إذا کان إلی خلفه کالمروی عن محکی السرائر عن جامع البزنطی، معلوم می شود خود آقای حکیم هم کتاب سرائر در اختیارشان نبوده، در خاتمه سرائر عرض کردیم کرارا و مرارا که یک فصلی را آورده، بخش روایی، مرحوم ابن ادریس انصافا در مجموعه کارهایی که از ایشان دیدیم مجموعه خوبی از متون اصلی روایی ما پیش ایشان موجود بوده و ما اصولا فکر می کردیم ایشان در نسخه شناسی و اینها خیلی قوی نباشد، اجمالا بد نیست، نه انصافا نمی شود انکار کرد. ایشان از یک کتابی به نام جامع البزنطی تعبیر ایشان صاحب الرضا علیه السلام استخراج کردند، آقای خوئر در اینجا فرمودند، البته ایشان هم نوشته کالمروی عنوان به آن نزده، کالصحیح نگفت، عده ای از آقایان اینها را صحیح حساب می کنند، می گویند صحیح بزنطی، اینها که از حضرت رضاست، عده ای هم مثل آقای خوئی می گویند نه این سند ندارد، ایشان سند ندارد، من دیدم یکی از آقایان معاصر که خدمت مرحوم استاد بوده ادعا می کند من به استاد عرض کردم ابن ادریس سند عمومی به شیخ دارد، آن سند را با سند شیخ به کتاب بزنطی جمع بکنیم نتیجه اش این است که سند صحیح است، ایشان نوشته فارتضاه الاستاذ، من تا وقتی که خودم درس آقای خوئی می رفتم یادم نمی آید ایشان قبول کرده باشند، حالا شاید بعد از ما بوده زمان های بعد، چون من تا حدود 1400 را درس ایشان رفتم و دیگه بعدش نمی دانم 1406 ظاهرا ایشان تمام کرد یا 1408، مثل این که 1406، دیگه من اطلاعی ندارم بعد ایشان اما تا آن جایی که ما رفتیم ایشان مصر بودند که این کتاب مستطرفات مرسل است إلا همان کتاب نوادر مال محمد ابن علی ابن محبوب چون آن را هم ایشان می گوید بخط جده شیخ ابی جعفر الطوسی، چون به خط مرحوم شیخ ابوجعفر است ایشان از این جهت ننام می برد یعنی می گویند صحیح است و این جا در همینی که چاپ شده فرمودند به این که خبر ضعیف است لجهالة الطریق ایشان دارند.**

**بنده عرض کردم البته این کتاب یک تاثیری هم گاهی در بعضی از احادیث مشهوره دارند، همین جامع بزنطی و تاثیرش بیشتر به خاطر همین روایت معروف علینا إلقاء الاصول و علیکم تفریع، فقط در این جا آمده، در سرائر آمده، جای دیگری این حدیث را نداریم لکن خیلی معروف شده که صحیح بزنطی عن الرضا علیه السلام و عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی اشکال می کردند.**

**بنده سراپا تقصیر به ذهنم رسیده، حالا ابن ادریس اجمالا بد نیست، خوب است، من نگاه کردم بعضی جاهای دیگه هم با نسخ اجمالا آشنا بوده و دقتی می کرده اما ظاهرا در مورد جامع بزنطی ظاهرا که ایشان اشتباه فهمیدند، ظاهرش این طور است، به نظر من یک کتابی را ایشان دیدند نوشته بود پشتش که هذا کتاب جامع، ایشان خیال کرده این جامع بزنطی است، این جامع در آنجا به معنای مجموعه است، مجموعه چند تا حدیث بوده یا قطعاتی از چند کتاب بوده که شخص اسمش را جامع گذاشته، ایشان به ذهن مبارکشان رسیده که این جامع مال بزنطی است، به هر حال ما که هنوز نفهمیدیم.**

**این در این چیزی که ایشان از جامع بزنطی نقل می کند حدود از این چاپ قدیم نزدیک نصف صفحه کمتر از کتاب علی ابن جعفر است اصلا و کرارا عرض کردیم که مرحوم بزنطی اصولا از علی ابن جعفر روایت ندارد، ما هیچ روایتی نداریم که مثلا بزنطی، صفوان، ابن ابی عمیر و این اشخاص از علی ابن جعفر نقل کرده باشند، اصلا هیچ کدام از این بزرگان این مرحله از علی ابن جعفر رحمه الله و رضوان الله تعالی علیه نقل نکردند و لذا اصلا یک جا هم دارد قال علیٌ و سالته، تعجب می کنم که آقایان توجه نفرمودند، قال علی علی ابن جعفر، در یک تکه هم دارد، این روایتی هم که آمده تصادفا از همان روایت است، به این جهت اسم بردم، این روایت تصادفا از همان روایت علی ابن جعفر است که اول جامع بزنطی آمده و مال علی ابن جعفر هم نیست و لذا آقای حکیم هم آخرش دارد و نحوه خبر ابن جعفر، یعنی علی ابن جعفر، اصولا همین خبر اصل است، آن کتاب یک مجموعه ای از احادیث بوده و در اختیار ایشان قرار گرفته، خیال کردند که جامع بزنطی است، اصلا آن جامع بزنطی نیست، لذا این حدیث علینا القاء الاصول و علیکم التفریع که در این کتاب جامع بزنطی دوبار هم آمده نه یک بار، یک بار خود ایشان از امام رضا نقل می کند و یک بار هم با یک واسطه از امام صادق نقل می کند که امام صادق فرمودند إنما علینا القاء الاصول و علیکم التفریع، به نظرم إنما هم دارد، چون سابقه زمانیش طولانی است نمی توانم بگویم و لذا ما هم سابقا کرارا عرض کردیم این دو تا حدیث سند ندارند، علیرغم این که من زیاد دیدم، یعنی زیاد یعنی چند موردی که من مشاهده کردم، وقتی از او تعبیر می کنند بصحیحة البزنطی عن الرضا تعبیر می کنند و روشن شد که این روایت صحیح نیست و می گویم چون بعضی ها نوشتند، آقای خوئی اواخر قبول کردند که این روایت صحیح باشد، لکن فکر نمی کنم، تا آنجایی که من دیدم و در نوشته های ایشان هم چاپ شده یک جا ندیدم که ایشان تعبیر کرده باشند که این کتاب ثابت است إلا همان کتاب نوادر، این نوادر هم اوائل نبود اواخر می گفتند، اوائل اوائل شاید مثلا نبود اما اواخر، مراد ما از اواخر از سال های 85 قمری به بعد احتمال می دهم و من در درس از ایشان شنیدم، کرارا در درس از ایشان شنیده بودم که نوادر محمد ابن علی ابن محبوب را قبول می کردند به خاطر این که به خط جدش شیخ ابی جعفر طوسی بود، البته اگر کسی بخواهد مناقشه بکند و نق نق بکند جا دارد چون اگر بنا شد ایشان خبیر در نسخه شناسی نباشد این که به او گفتند، چون ایشان نوه دختری هم هست، از طرف دختر است، به او گفتند این خط مرحوم شیخ است، ایشان هم باور کرده، این مقدار کفایت نمی کند اگر طرف خبرویت کافی نداشته باشد، آشنایی نداشته باشد، شواهد نداشته باشد بخواهیم نق نق بکنیم جای نق نق دارد، این طور نیست که حالا آن کتاب هم مسلم باشد، راجع به کتاب سرائر و مستطرفات، مستطرفات کتاب خوبی است، به هر حال انصافا بخش خوبی از کتاب است و ما را با عده­ای از مصادر اصحاب آشنا می کند، لطائفی دارد، غیر از این چیزهایی مثل جامع بزنطی لطائف خوبی دارد برای آشنایی ما با کتب مشهوره فوق العاده مفید است، از این جهت بخش خوبی است.**

**ایشان این طور دارد عن الرجل یلتفت فی صلوته هل یقطع ذلک صلوته؟ قال إذا کانت الفریضة و التفت إلی خلفه فقد قطع صلوته فیعید بما صلّی و لا یعتدّ به و إن کانت نافلة لا یقطع ذلک صلوته و لکن لا یعود، این کار را دو مرتبه نکند. این هم روایت دیگه.**

**و فی صحیح علی ابن جعفر، این صحیح علی ابن جعفر در جای دیگه آمده، عن الرجل یکون فی صلوته فیظنّ أن ثوبه قد انخرق، خیال می کند لباسش پاره شده أو اصابه شیءٌ، هل یصلح له أن ینظر فیه أو یمسّه، در کتاب کافی فکر می کنم یا یک مصدر دیگری که سندش صحیح است یمسّه دارد، در کتاب قرب الاسناد أو یُفَتّشَه، أن ینظر فیه أو یفتشه، تفتیش بکند، نگاه بکند، یمسّه نه با دست ببیند پاره شده، لباسش پاره شده یا نه.**

**قال إذا کان فی مقدم ثوبه أو جانبه، اینجا جانبه نوشته اما به نظرم در آن نسخه ای که هست جانبیه است، فلا باس، و إن کان فی موخره فلا یلتفت فإنه لا یصلح، این هم که اصلا عنوان خلف و موخر**

**حالا این چند تا طائفه شد؟ ایشان آقای حکیم و لا ینبغی التامل فی وجوب حمل المطلقات نفیا و اثباتا علی المقیدات، حالا مقیدات هم مختلف بود و لأجل أن المقید الاول، مقید اول عبارت از این که فاحش باشد، اعمّ مطلقا من کل من الاخیرین یتعین حمله علیهما و لأجل أن بین الاخیرین عموما من وجه، اخیرا این که إذا کان بکله یا إذا کان إلی خلفه، یتعین الاخذ باطلاق کل منهما علی ما هو المقرر فی الجمع العرفی بین القضایا الشرطیة التی یتحد جزائها و یتعدد شرطها من أنه إذا کان بین الشرطین عمومٌ مطلق یُحمَل العام علی الخاص مثل إن کان زیدا عالما فاکرمه و إن کان زیدا عالما عادلا فإکرمه و إن کان بینهما عمومٌ من وجه یوخذ باطلاق کل منهما، مثل إن کان زیدٌ عالما فاکرمه و إن کان زیدٌ عادلا فاکرمه و المتحصل من ذلک ادهیة الالتفات بالکل مطلقا ولو کان إلی الیمین أو الیسار و قادحیة الالتفات إلی الخلف مطلقا ولو کان بوجهه، لا بکله و عدم قدح الالتفات بالوجه إذا لم یکن بکله و لم یکن إلی خلفه و إن کان فاحشا کما هو الظاهر من صحیح ابن جعفر و من ذلک کله تعرف صحة ما فی المتن کما تعرف الاشکال فی ظاهر جملة من عبارات الاصحاب فی مقام تحدید موضوع الابطال فی المقام ففی بعضها أن الالتفات إلی ما ورائه و فی آخر أنه الالتفات بحیث یری من خلفه و فی آخر أنه التفات بکله و فی آخر غیر ذلک، این در کیفیت جمع بین روایات بین اصحاب ما اختلاف پیش آمده چون طوائف مختلف دارند پس روشن شد، من به نظرم می آید این مثال از مثال عاریه شاید بهتر بود، خیلی کاملا دیگه واضح بود، فاحشا إلی خلفه بکله لا یقطع صلوته، خیلی اطلاقات و عموماتش باهمدیگر مشکل دار بود.**

**و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین**